

سنة ثمان وثلثین و سبعمائة **هـ** **الحمد لله رب العالمین** **الحمد لله رب العالمین** **الحمد لله رب العالمین**
 هر چند وی شاکر فلکی شاعر است و شعر شهرت تمام یافته است چنین گویند که
 و بنا بر این طریقی شعر طور دیگر بوده است که شعر در جنب آن گزیده است چنانکه
 حضرت مولوی قدس سره گفته است **شعر** شعر چه باشد که زخم لعل از او
 هست بر اهل دل که غیر قوت شعرا و سخنان وی برین معنی شاهد است چنانکه
 میگوید **شعر** صورت من همه او شد صفت من همه او **لاجر کس نه**
 من نشود اندر بنم **نزهت** دری نام گویند آن کیست **چون** بگویند
 باید که شعر که منم **و در** چهل دیگر میگوید **عشق** بیشتر بپای قیام
 بر بدست محبت هستی ما را ز ما **ما** و شهادت با تقدیر پی در خود
 تا که بخشد در آن رحمت ما و ما **و از** قیل و قحطان وی بسیار است و از اینها
 بوی آن می آید که ویران مشرب صافی صوفیان قدس الله تعالی اسرار هم شریفی تمام
 بوده است وی در زمان خلافت المستنصر بنوا لله بود و قصیده عربی که در مصلح
 گفته ذکر وی کرده و قافی استغنی سه خسر و سفین و خمسانه وی نیز قصیده
 ثابته حکیم استغنی را جواب گفته است و عدلیات آن انصد و هشتاد گذشته است
 و آن داسه مطلع نهاده و مطلع اولش اینست **شعر** الصبح الصبح کاملاً
 انشأ انشأ کما اندیل **کار** یاز و مشق چو اختران **یاری** زخویش
 چو باد بهار **چون** بر کس را وقت صبح **میکن** دعوتان دلت شاد

و در اثر قصیده میگوید **این** قصیده زجمع سیع است نامش اینست **عبار**
 از در گفته کرد یازند **کعبه** بر من فشا ندی استاد **ز** دنیا نیک و دنیا نیک
 و امر و القین و بیکار کار **شیخ** طای **الحمد لله رب العالمین** **الحمد لله رب العالمین**
 و مصطلحات در سبعمائة تمام بوده است اما از همه دست داشته و روی حضرت
 بن سبعمائة و تعالی آورده چنانکه میگوید **شعر** هر چه هست از ذیقه بای خود
 با یکا یک نهفته بای علوه **خوانده** سر هر دو چشم **چون** تا با هم دوست
 همه دار و دی رخدادید **و از** خدا همه یادید **عمر** که نامه را از
 اول تا آخر بقناعت و تقوی و غزلت و ازها گذرانید است هرگز چون سایر بندگان
 غلبه بر خصوص هواملازمت اهل دنیا نکرده است بلکه سلاطین و نیا بوی بخت
 می جسته چنانکه میگوید **شعر** **چون** عهد جوانی از بوق **بدر** کس تر فشان
 در حق **همه** را بدیدم فتنه داری **من** بخی استم نویسداری **شعر**
چون که بر در که تو کشتم بر **ناچ** تر سپید نیست دستم **کبر** مشو بپای بیکار
 که به جز کبر اشتها یافته است اکثر آنها را با استدعا سلاطین روزگار واقع
 شده که امید واری آنرا که نام ایشان بول اسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند
 استند عامی نموده اند و اکثر آنها اگر چه بحسب صوت افسانه است اما از روی
 حقیقت کشف حقایق و بیان معارف با بهانه است یکجا در بیان آن معنی که
 گفته اند که طالبان وصال و مشتاقان حال و لیل وجود و هر وجود است